

تحلیل شعر عارف قزوینی از دیدگاه نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی (مقاله پژوهشی)

علی طاهانسب*

چکیده

مکتب فرانکفورت یکی از جنبش‌های بسیار تأثیرگذار دهه سی و چهل در قرن بیستم است. از دستاوردهای مهم مکتب فرانکفورت، نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی است؛ دیدگاه این نظریه به هنر و بعد زیباشناختی آن، دیدگاهی انتقادی است. این نظریه در مخالفت با پوزیتیویسم که عمدتاً در خدمت توصیف و تایید وضع موجود است، در پی به وجود آوردن وضع آرمانی و مطلوب تلاش می‌کند. انتقاد از وضع موجود، خودمختاری اثر هنری، منش ایدئولوژیک اثر هنری، اصل انقلابی بودن و حقیقت محتوایی اثر هنری از جمله اصولی هستند که هدفشان رهایی بشر از وضع نابه‌سامان موجود و رسیدن او به سعادت و وضع مطلوب است. در این جستار سعی شده است با استفاده از روش تحلیل محتوا و جمع‌آوری اطلاعات با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که عارف در شعر و هنر خود همسو با اندیشوران نظریه زیبایی‌شناسی تا چه اندازه رویکردی انتقادی داشته است؟ همچنین نشان دهد که رویکرد هنری عارف بر اساس دیدگاه مکتب فرانکفورت و نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی، بیشتر جنبه "ایجابی" دارد یا جنبه سلبی و نفی‌گرایانه؟ نتیجه این پژوهش نمایان می‌سازد که؛ هنر عارف متضمن ابعاد انتقادی و اعتراضی است و به معیارهای هنر اصیل از دیدگاه زیبایی‌شناسی انتقادی، بسیار نزدیک می‌شود. او برای رسیدن به وضعیت آرمانی با نگرشی "سلبی" و نفی‌گرایانه وضع موجود جامعه خود را به بوته نقد و داوری می‌کشد و این گونه به هنر خود "جنبه هشیاربخشی" و "خودمختاری" می‌بخشد.

کلیدواژه‌ها: مکتب فرانکفورت، زیبایی‌شناسی انتقادی، عارف قزوینی، اشعار انتقادی.

*دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه شهید چمران اهواز.

اهواز، ایران. Ali.tahanasab@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۸/۶/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۹/۲۳

۱. مقدمه

بررسی ادبیات از دیدگاه نظریه انتقادی (Critical Theory) رویکردی بینارشته‌ای است که بیشتر در حوزه ادبیات و تولیدات فرهنگی به واکاوی و نقد آنها می‌پردازد. به نظر می‌رسد ادبیات و شعر مشروطه به لحاظ سیاسی و اجتماعی بودن، بهترین و مناسبترین بستر برای مطالعات میان‌رشته‌ای به شمار آید؛ چرا که این ادبیات از یک سو ریشه در تاریخ سیاسی و اجتماعی کشور دارد و از دگرسو با زبان هنر و شعر به تصویر کشیده شده است و این پیوندی است که ضرورت بررسی این ادبیات را از منظر مکتب فرانکفورت و زیبایی‌شناسی انتقادی فراهم می‌کند.

ادبیات دوره مشروطه ادبیاتی است کاملاً سیاسی و اجتماعی، این ادبیات همسو با دگرگونی‌ها و حوادث زمانه است و آینه تمام‌نمای اجتماع خویش است. ادبیاتی که در دوران مشروطه به وجود آمد بیشتر جهت آشنا کردن اذهان مردم به حقوق خودشان بود.

پیدایش نهضت مشروطه در ایران نقطه عطفی در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم کشور ایران محسوب می‌شود. در این دوره آمیختگی شدیدی بین شعر و شاعران با مسائل انقلاب و اجتماع ایجاد شد. تغییر اوضاع و شرایط اجتماعی جدید در دوره مشروطه در مفاهیم و مضامین شعر اثر شایانی گذاشت؛ شیوه‌های جدید زندگی و جلوه‌های گوناگون تمدن و فرهنگ غرب، دید شاعران را نیز در مورد شعر و اجتماع دگرگون کرد. در واقع هر کدام از درون‌مایه‌های شعر دوره مشروطه به نوعی از آشنایی با فرهنگ غرب حکایت دارد (یا حقی، ۱۳۷۴: ۲۰). شعر این دوره وظیفه مبارزه انتقادی، افشاگری و روشنگری را به دوش گرفت.

یکی از مسائل و موضوعات مهم شعر این دوره، موضوع انتقادهای اجتماعی و سیاسی است. انتقادهای اجتماعی و سیاسی در ادبیات فارسی عمری به درازای شعر فارسی دارد. ولی در شعر دوره مشروطه، شعر سیاسی و اجتماعی در جامعه فرهنگی ایران حضوری بسیار پررنگتر نسبت به سایر موضوعات شعری داشت. شاعران از شعر خود سلاحی می‌سازند در جهت انتقاد از وضع موجود و اثبات‌گرایی جامعه و رسیدن به آرمان شهر. انتقاد از عقب ماندگی کشور، شکوه از مداخلات بیگانگان، انتقاد از نبود آزادی، سرخوردگی از نظام موجود و... از جمله مهمترین انتقادهای سیاسی و اجتماعی در شعر دوران مشروطیت است. از همین منظر است که می‌توان شعر دوره مشروطه را با نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی مطابقت داد. براساس آنچه که قبلاً گفته شد انتقاد در هنر، یکی از اصول

مهم نظریه‌ی زیباشناسی انتقادی (Critical Aesthetics) است. اصلی که در شعر شعار گونه‌ی دوران مشروطیت، به وفور یافت می‌شود. شاعران این دوره با رویکردی انتقادی به مضامین اجتماعی و سیاسی، هنر خود را در اعتراض به وضع موجود به‌کار می‌بردند؛ هر چند که تصویر روشنی از آینده و وضع مطلوب نداشتند. شاعران این دوره با مقایسه‌ی وضعیت نابه‌سامان جامعه‌ی ایران با جوامع مدنی غرب به این بینش سیاسی و اجتماعی می‌رسند که وضع موجود را هدف تیر نقدهای خود قرار دهند. انتقاد در اثر هنری، مورد توجه نظریه‌پردازان ادبی دوران مشروطه نیز بوده است. آخوندزاده را می‌توان نخستین نظریه‌پرداز ادبی دوران مشروطیت دانست که در نوشته‌هایش با دیدگاهی ماتریالیستی به نقد ادبیات و فرهنگ ایران آن روزگار پرداخت. آخوندزاده در تعبیر خود مسئله‌ی واقع‌گرایی را در نظر دارد. «با این همه نباید از نظر دور داشت که در همین واقع‌گرایی‌ای که او مدعی بود، نوعی گرایش اجتماعی و عینی و ضد اوهام و خرافات وجود داشت که به زعم او شعر می‌بایست واجد آن گرایش‌ها می‌بود» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۹۵). شعرا و نظریه‌پردازان ادبی به این درک رسیده بودند که برای ایجاد تحول و دگرگونی در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی باید دید انتقادی داشت.

انتقاد از وضع جامعه، مستلزم آگاهی از وضع موجود جامعه است و در نهایت رهایی انسان‌ها را از اوضاع نابسامان کنونی نوید می‌دهد. شاعران دوران مشروطیت به ویژه عارف قزوینی، به این امر واقف بودند که برای آگاه کردن افراد جامعه، باید دستگاه حاکمیت را مورد انتقاد خود قرار دهند. شعر و نثر عارف پر از انتقاد از اوضاع نابه‌سامان اجتماعی و سیاسی ایران است. عارف از هنر خود جهت بیان مقاصد سیاسی و اجتماعی استفاده می‌کند. هنرش سلاحی است بر ضد استبداد داخلی و خارجی. شعر او شکایت‌نامه‌ای است از حوادث جهان و اوضاع نامساعد آن زمان. او از ادبیات و هنر خود جهت آگاهی مردم استفاده می‌کند. این دید اعتراضی و انتقادی موجب شد که مشکلات زیادی از جانب دولتمردان و حاکمیت برای او پیش آید. «وقتی ادبیات به عنوان عاملی مؤثر برخلاف اوضاع جاری فعالیت می‌کند و با منافع بعضی اشخاص و طبقات تصادم می‌یابد؛ طبعاً مورد نفرت و انزجار قرار می‌گیرد» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۷۳).

عارف از جمله شاعران تاثیرگذار دوره‌ی مشروطه است که توانست با هنر و شعر خود، شدیدترین انتقادهای و اعتراض‌ها را به وضع موجود آن زمان ابراز کند. ویژگی‌ها و مضامین شعری عارف از جهات گوناگونی با معیارهای نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی در مکتب فرانکفورت همخوانی دارد. ما در این مقاله در پی آن هستیم که به دو پرسش پاسخ

دهیم؛ نخستین پرسش این است که عارف در شعر و هنر خود تا چه اندازه همسو با اندیشوران نظریه زیبایی‌شناسی، رویکردی انتقادی داشته است؟ و دو دیگر آنکه رویکرد هنری عارف بر اساس دیدگاه این نظریه، بیشتر جنبه ایجابی دارد یا جنبه سلبی و نفی‌گرایانه؟ در پایان این جستار به این نتیجه رسیده‌ایم که هنر عارف متضمن ابعاد انتقادی و اعتراضی است و به معیارهای هنر اصیل از دیدگاه زیبایی‌شناسی بسیار نزدیک است. او برای رسیدن به وضعیت آرمانی با نگرشی سلبی و نفی‌گرایانه وضع موجود جامعه خود را به بوته نقد و داوری می‌کشد و این گونه به هنر خود جنبه هشیار بخشی و خودمختاری می‌بخشد.

۲. مبانی نظری تحقیق

بررسی حیات غرب در نیمه اول قرن بیستم نشان دهنده این مسئله است که دو مکتب فکری مهم ظهور کردند که تأثیر شگرفی بر حوزه‌های مختلف ادبی، جامعه‌شناختی، فلسفی، هنری و روانشناسی بعد از خود به جای نهادند؛ این دو مکتب یکی «حلقه وین» و دیگری «مکتب فرانکفورت» بود. هر یک از این مکاتب با انگاره‌ها و پیش‌فرض‌های ضد هم، محصول مکاتب و اندیشه‌های قبل از خود بودند.

مکتب فرانکفورت، (Frankfurt School) یکی از جنبش‌های بسیار تأثیرگذار دهه سی و چهل در قرن بیستم در اروپا است. تجزیه و تحلیل جامعه از نظر مؤسسان این مکتب به اندیشه‌های «کارل مارکس»، «هگل» و «فروید» باز می‌گردد. نظریه انتقادی محور اصلی اندیشه‌های مکتب فرانکفورت است. سابقه تشکیل این مکتب به سال ۱۹۲۳ میلادی برمی‌گردد. در این سال بود که این مؤسسه، با مطالعه مارکسیستی جهان سرمایه‌داری غرب، بنیان مطالعات فرانکفورتی را پی‌ریزی کرد. این مؤسسه به رهبری «ماکس هورکهایم» (Max Horkheimer ۱۸۹۵-۱۹۷۳ م.) اهمیتی خاص یافت. هورکهایم کسی بود که بر اهمیت طرح‌ریزی مطالعات بینارشته‌ای نظام‌مند در نظریه انتقادی تأکید داشت (پین، ۱۳۸۲: ۷۲۰). این مؤسسه تحقیقات اجتماعی، به تدریج به صورت مرکزی جهت ارائه یک تفسیر نوین از جامعه، فرهنگ، سیاست و اقتصاد درآمد. افراد شاخص این مکتب، علاوه بر هورکهایم، «تئودور آدورنو» (Theodor Adorno)، «هربرت مارکوزه» (Herbert Marcuse)، «لئو ننتال»، «اریک فروم» و «والتر بنیامین» بودند.

از دستاوردهای مهم مکتب فرانکفورت، نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی است. دیدگاه نظریه پردازان مکتب فرانکفورت نسبت به هنر و بعد زیباشناختی آن، دیدگاهی انتقادی است. این دید انتقادی، ریشه در جهت‌گیری این مکتب، نسبت به پوزیتیویسم دارد: «نظریه انتقادی، در مخالفت با پوزیتیویسم که عمدتاً در خدمت توصیف و تأیید وضع موجود است، تفکر آرمانی جامعه با (وضع مطلوب) را ارائه می‌دهد» (نوذری، ۱۳۸۴: ۴۹)

درواقع اصل این مکتب با تفکری انتقادی در زمینه ادبیات و هنر، اصول و مفاهیمی را بیان می‌کنند که بنیان آنها بر رد مکتب پوزیتیویسمی (Positivism)، که وضع موجود را توجیه می‌کردند، بنا شده است. در نظریه انتقادی ریشه‌های دگرگونی اجتماعی در نظر گرفته می‌شد و به کمک دیالکتیک، نگرشی همه جانبه به تمامیت آن دگرگونی‌ها داشت. این نظریه هم نقدی بود بر نظام‌های دانایی متفاوت و هم نقدی بر جامعه (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۱۸).

اعضای مکتب فرانکفورت درباره هنر اصیل معتقدند، بهترین شکل هنر، باید متضمن ابعادی انتقادی باشد که با توسل به وضعیت آرمانی به رد و نفی وضعیت موجود بپردازد (نوذری، ۱۳۸۴: ۲۷۱). انتقاد در هنر، یکی از اصول مهم نظریه انتقادی است، به طوری که از این منظر مسایل دیگری در پیوند با این اصل گره می‌خورد.

براساس آنچه گفته شد، اصالت هنری یک اثر در میزان اعتراض به وضع موجود جامعه سنجیده می‌شود. درواقع هدف یک اثر هنری جدا از هر نوع مشرب سیاسی و اجتماعی و حزبی موجود، دیدی انتقادی است به مسایل انسانی و اجتماعی «غایت هنر، ناسازگاری با وضع موجود و نشان دادن ناخشنودی و پرخاشگری است» (مارکوزه، ۱۳۵۰: ۹۵).

مارکوزه به نوعی خودمختاری (Autonomy) اثر هنری اعتقاد دارد و خاصیت سیاسی اثر هنری را به کیفیت هنری و ادبی آن مربوط می‌داند: «اثر هنری تنها به صورت اثر خودمختار می‌تواند خاصیت سیاسی داشته باشد؛ و شکل زیباشناختی برای کارکرد و نقش اجتماعی آن بسیار ضروری است» (مارکوزه، ۱۳۷۹: ۱۰۱). هنر اصیل خودمختار، جهانی را تصویر می‌کند که از واقعیت فراتر است و هیچ گاه جهان موجود واقعیت نیست. شکل ادبی یک اثر عام‌تر و فراگیرتر از گرایش‌های سیاسی آن است. برخلاف آنچه که در نظام سرمایه‌داری و مارکسیستی بیان می‌کنند که هنر باید در خدمت مقاصد سیاسی باشد، در نظریه انتقادی، هنر مستقل از ایدئولوژی‌های سیاسی عمل می‌کند. جهان ساخته هنر

براساس این نظریه، جهانی صرفاً روزمره و واقعی نیست. «جهانی که هنر مراد می‌کند هیچ‌گاه و هیچ‌کجا صرفاً جهان موجود واقعیت روزمره نیست، ولی در عین حال ساخته و پرداخته صرف و توهم است و جز آن هم نیست. آنچه در واقعیت موجود در اعمال و اندیشه‌ها، در عواطف و رؤیاهای مردمان، در طبیعت و نیروهای بالقوه انسانی وجود دارد، در جهان هنر هم هست. با این وصف، جهانی که در اثر هنری است "غیرواقعی" به معنای عام کلمه است؛ یعنی واقعی افسانه‌ای است» (همان: ۱۰۲). این جهان خیالی، جهانی است که به وسیله هنر ساخته شده است و «تنها جهان خیالی است که امور به صورت آنچه هست و آنچه می‌تواند باشد پدیدار می‌گردد» (همان: ۱۰۲).

در هنر اصیل حساب ایدئولوژی را باید از هنر جدا کرد. آدورنو در اوایل سال ۱۹۴۰ مقاله‌ای با عنوان «تقد فرهنگ‌یو جامعه» منتشر کرد که مبین هشدار او در مورد مخالفت با ایدئولوژی در حوزه مسائل هنری است. او در این مقاله تذکر می‌دهد که دیگر هیچ ایدئولوژی به معنای اصیل خود واجد آگاهی برای جامعه نیست و در واقع نوعی پایان ایدئولوژی در مکتب فرانکفورت را بیان می‌کند. نظریه انتقادی اعلام می‌کند که اثر ادبی نباید از هیچ نظام ایدئولوژیکی سخن بگوید. ولی با این حال به نوعی منش ایدئولوژیک (Ideological Character) در هنر معتقد است که بخش‌هشیارکننده اثر است؛ آن بخشی که از نظر آدورنو «حقیقت محتوایی اثر» نام دارد. مارکوزه با این که مانند سایر اعضای مکتب فرانکفورت، هنر ایدئولوژیک و انتظار تاثیر ایدئولوژیکی در جامعه را از هنر رد می‌کرد، با این حال اعتقاد داشت که ایدئولوژی همیشه، ایدئولوژی صرف و یا آگاهی کاذب نیست؛ بلکه آن بخش از اثر هنری که هشیاردهنده است نیز می‌تواند ایدئولوژی محسوب شود و بدین سان است که به صورت ضمنی به ساحت مثبت ایدئولوژی اشاره می‌کند. به چیزی به نام منش ایدئولوژیک و محتوای فکری اثر (مارکوزه، ۱۳۷۹: ۵۳).

در این نظریه از دیدی دیگر به ایدئولوژی نگاه می‌شود، و معنای وسیعتری از آن برداشت می‌شود. مفهوم ایدئولوژی نمایانگر این امر نیست که به یک اقلیت امکان بدهد منافع خاص خودش را نماینده مصالح همگان قرار دهد. جنبه دیگر ایدئولوژی، بر نقاب برداشتن از چهره دروغین، کاذب و همچنین ضرورت دریافتن وجود آن است. اتفاقاً عظمت یک اثر هنری، فقط در این است که می‌گذارد چیزهایی که ایدئولوژی پنهان می‌کند، به سخن درآیند. نیت اثر هر چه باشد مهم نیست موفقیت آن اثر در فراتر رفتن از آگاهی کاذب است (پوینده، ۱۳۷۷: ۲۵۱).

در عین حال باید گفت که وجه معرفت‌بخشی اثر هنری به صورت مطلق نیست؛ به عبارت دیگر ما نباید از اثر هنری انتظار معرفت‌بخشی صرف داشته‌باشیم. یک اثر هنری می‌تواند آگاهی و بینشی به افراد جامعه بدهد که انقلاب‌دگرگونی در جهان پیرامون خودش ایجاد کند. از اینجا می‌توان به اصلی دیگر از اصول زیباشناسی نظریه انتقادی رسید و آن اصل "هنر انقلابی" (Revolutionary Art) است.

کسانی مانند لوکاچ براساس نظام مارکسیستی، هنری را انقلابی می‌دانستند که بتواند نیازهای طبقه کارگر را بیان کند؛ ولی در نظریه انتقادی، هنر و ادبیات به جهت شکل و فرمی که به محتوا می‌دهد؛ انقلابی محسوب می‌شود. محتوا نیز واقعی است که در اثر هنری وجود دارد. بدین سان ادبیات و هنر نباید زیر سلطه و چتر هیچ گروهی باشد، در غیر این صورت انقلابی بودن آن از بین خواهد رفت. «هنر را می‌توان به چند معنا انقلابی نامید، هنر وقتی انقلابی است که مبین تغییری بنیادی در سبک و صناعت باشد... علاوه بر آن هنگامی می‌توان یک اثر را انقلابی خواند که به یاری تغییر شکل زیباشناختی، اختناق و نیروهای سرکش موجود در سرنوشت خاص افراد را نشان داده، واقعیت اجتماعی گنگ و متحجر را شکافته افق تغییر (آزادی) را باز گشوده باشد» (مارکوزه، ۱۳۷۹: ۵۲).

در حوزه هنر و ادبیات آنچه که از دل مکتب فرانکفورت بیرون آمد؛ نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی است. از دیدگاه اندیشه‌وران این نظریه از جمله آدورنو جنبه اجتماعی هنر نه از آن جهت که است که خمیرمایه محتوای مادی خود را از جامعه بگیرد، بلکه اساساً هنر از این رو اجتماعی است که با جامعه موجود در تقابل است. بدین ترتیب است که هنر به جای این که در برابر جهان موجود تسلیم شود، در برابر آن قیام می‌کند. از اینجاست که ما به نوعی هنر خودمختار می‌رسیم، هنری که در تعارض با نظام‌های موجود و واقعی حاکم و اعتراض علیه آنها قد علم می‌کند. البته باید گفت که نوع قرار گرفتن هنر خودمختار در برابر جهان موجود از نوع شرح دادن و نمایان کردن فاجعه‌ها و تبهکاری‌هاست تا امیددادن‌های موعظه‌وار! و دقیقاً از همین رهگذر است که هنر اصیل مشوق و نویدبخش رهایی و سعادت و آزادی است (اسلامی امیری، ۱۳۷۴: ۱۲). در دیدگاه نظریه انتقادی، هنر انقلابی با آگاهی‌ایی که در افراد انسانی براساس تغییر و تحولی که در شکل زیباشناختی به وجود می‌آورد، در فکر آزادی انسان است.

با توجه به این که در دنیای امروز جامعه‌شناسی ادبیات در حوزه علوم انسانی بسیار تطور یافته، در ایران نیز می‌طلبد که این موضوع بینارشته‌ای بیشتر اهمیت داده شود، تا بتوان ادعا کرد که ادبیات فارسی به ویژه شعر زبانی جهانی دارد. این نوع پژوهش‌های بینارشته‌ای چند سالی است که در ایران رواج یافته، ولی هنوز راه نرفته در این تحقیقات بسیار زیاد است. چنانکه در جستاری که ما در پی واکاوی آن هستیم، منابع و مآخذ بسیار اندک هستند و یا اصلاً یافت نمی‌شود.

تاکنون هیچ‌گونه کتاب و یا مقاله‌ای در باره بررسی شعر عارف قزوینی از دیدگاه نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی نوشته نشده است. اگرچه در برخی از کتابها به صورت پراکنده به جنبه ادبی و اجتماعی شعر عارف پرداخته‌اند. کتابهایی چون؛ "چهار شاعر آزادی" (۱۳۶۹) از سپانلو، "دوار شعر فارسی" (۱۳۷۸) از شفیعی کدکنی، کتاب "یا مرگ یا تجدید" (۱۳۸۲) از ماشاله آجودانی و کتاب "عارف قزوینی" (۱۳۶۴) اثر سید هادی حائری. همچنین پایان‌نامه‌هایی نیز در این زمینه نگاشته شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود؛ "تحلیل اشعار میرزاده عشقی براساس نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی" عنوان پایان‌نامه‌ای در مقطع کارشناسی ارشد از سروناز ملک که در آن به بررسی اشعار میرزاده عشقی از منظر نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی پرداخته و وجوه مختلف انتقاد را در یوان عشقی تا حدودی بیان کرده است.

در حوزه مقاله‌نویسی در این موضوع نیز می‌توان به چند مقاله اشاره کرد از جمله؛ تحلیل شعر پروین بر اساس نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی (مکتب فرانکفورت) از مرتضی محسنی و غلامرضا پیروز که نویسندگان در این مقاله به واکاوی شعر پروین در ساحت آموزه‌های رویکرد زیبایی‌شناسی انتقادی پرداخته‌اند و تلاش دارند تا نشان دهند که شعر پروین دقیقاً همگرایی و همسانی با مؤلفه‌های نظریه پردازان زیبایی‌شناسی انتقادی (مکتب فرانکفورت) دارد. آنها معتقدند که پروین بانگش "سلبی" وضع موجود جامعه خود را در بوتۀ نقد و داوری قرار داده است. مقاله دیگر با عنوان تحلیل درون مایه‌های اشعار فرخی یزدی براساس نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی (با تکیه بر غزل و گاه رباعی) نوشته حسین حسن پور آلاشتی و رضا عباسی است. در این نوشتار برخی از موضوعات سیاسی و اجتماعی دیوان فرخی یزدی و اصالت هنر او طبق نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی واکاوی شده است. همچنین مقاله‌ای تحت عنوان تحلیل غزلیات حافظ براساس نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی (مکتب فرانکفورت) از مرتضی محسنی نگارش یافته، که شعر حافظ را در حوزه‌های احساس و عاطفه، صورخیال، زبان و قالب شعری متناسب با معیارهای نظریه

زیبایی شناسی بررسی می‌کند و تلاش می‌کند نشان دهد که حافظه عموماً با نگرشی "سلبی" و گاه "ایجابی" در حوزه احساسات و عواطف که انگیزه‌های وی در شکل‌گیری اندیشه‌های شعر اوست؛ "نظم مستقر" را بازخواست می‌کند.

۳. عارف قزوینی

ابوالقاسم عارف قزوینی شاعر انقلابی و تصنیف ساز، در سال ۱۲۵۷ شمسی، مصادف با ۱۳۰۰ هـ.ق یا اندکی پیش از آن، در قزوین پا به عرصه هستی نهاد. نام پدرش ملاهادی بود که به وکالت عدلیه اشتغال داشت. بنا برآنچه که خود از کودکی یاد می‌کند و همچنین آنچه که از آثارش نشان داده می‌شود پدر و مادرش همیشه با هم مشاجره داشته‌اند. این مسئله باعث شده بود که دوره کودکی با پریشانی بگذرد (عارف، ۱۳۸۹: ۳۴۴). عارف در سن سیزده سالگی موسیقی را فرا می‌گیرد. چند صباحی در دوره جوانی عاشق دختری می‌شود که این عشق به سرانجامی شوم برای دختر بخت برگشته می‌رسد. در حقیقت مرحله اول زندگی عارف قبل از پیوستن به مشروطه خواهان از نظر اجتماعی قابل بحث نیست.

با آغاز جنبش مشروطه خواهی در ایران، زندگی اجتماعی عارف نیز آغاز می‌شود. «عارف با شروع نغمه مشروطیت در ایران از همان آغاز جنبش این انقلاب از مشروطه خواهان طرفداری می‌کند و هنر و شعر خود را در خدمت انقلاب قرار می‌دهد و شروع به سرودن غزلها و تصنیف‌های سیاسی و آزادی خواهانه می‌کند» (آرین پور، ۱۳۸۷: ۱۴۸). عارف در بحبوحه مبارزه آزادی خواهان مهاجر، همراه آنان به عثمانی می‌رود و به دفاع از کشور خود می‌پردازد. در طول مبارزه خود، با سرودن اشعار و برگزاری کنسرت‌هایی به حمایت از مبارزان و آزادی خواهان می‌پردازد. در قیام کلنل محمدتقی خان که به عنوان ناجی آینده مورد حمایت ملیون بود (سپانلو، ۱۳۶۹: ۷۲) نقش اساسی برعهده می‌گیرد. چندی به حمایت از نهضت جمهوری خواهی رضاشاه می‌پردازد؛ ولی بعد از برآمدن نیت شوم رضاشاه دست از حمایت او می‌کشد و به انتقاد از رضاشاه شعر می‌سراید. این شاعر انقلابی در اواخر عمر به همدان تبعید می‌شود و سرانجام در سال ۱۳۱۳ ش. در انزوا در همان جا، جان می‌سپارد.

۴. درون مایه‌های شعر عارف از منظر نظریه زیبایی شناسی انتقادی

ادبیات ایران در دوره مشروطیت کاملاً تحت تاثیر تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرار داشت. در نهضت مشروطه در همه شئون سیاسی و اجتماعی تحول وسیعی ایجاد شد. در شعر و ادب فارسی نیز چه از لحاظ مضمون و چه از نظر شکل و فرم بر اساس مقتضیات عصر جدید تحولاتی صورت گرفت.

در واقع نهضت مشروطه را می‌توان نخستین حادثه مهمی دانست که باعث دگرگونی و تغییر در سطح فکر و اندیشه مردم شد. این نهضت بزرگ باعث شد که افکار آزادی‌خواهانه و وطن پرستی و از همه مهمتر حس انتقاد سیاسی و اجتماعی در شعر این دوره راه یابد (خانلری، ۱۳۶۹: ۷۲۰).

عارف نیز همگام با این نهضت به نوبه خود با سلاح شعر و زبان، به سیل خروشان آزادی‌خواهی پیوست. شعر عارف شعری است انتقادی. همین روح انتقادی شعر عارف است که می‌طلبد از زاویه دید نظریه‌انتقادی بررسی شود. ما در ادامه با برشمردن برخی از مضامین سیاسی و اجتماعی شعر عارف سعی بر آن داریم تا نشان دهیم چه وجه تطابقی بین شعر عارف با معیارهای هنر اصیل از دیدگاه زیبایی‌شناسی انتقادی، وجود دارد و در پرتوی این نظریه مضمون اشعار عارف تحلیل و بررسی شود.

۱-۴. وطن دوستی

معنای جدید وطن، به عنوان یک واحد جغرافیایی و سیاسی مشخص که با مفهوم ملیت و حاکمیت ملت ارتباط تنگاتنگ دارد، در فرهنگ بشری سابقه طولانی ندارد. در ایران، در دوره ناصرالدین‌شاه و در جریان نهضت مشروطه خواهی، به دلیل آشنایی با فرهنگ غرب، مفهوم جدید وطن به عنوان یک عنصر فرهنگی به ایران راه یافت.

وطن در معنای جدید آن یکی از مفاهیم مهم و اصلی ناسیونالیسم به شمار می‌رود و رابطه تنگاتنگی با معنای ملت و دولت ملی دارد. در حالی که ناسیونالیسم خود پدیده‌ای جدید است که سابقه زیادی ندارد و مفهوم جدید وطن در ایران تحت تاثیر اندیشه غربی و در دوره ناصری شناخته شد (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۲).

زندگی عارف را می‌توان در عشق به وطن و ایران خلاصه کرد. در دیوان او اشعار زیادی وجود دارد که وطن دوستی او را نمایان می‌سازد. از رهگذر این عشق به وطن، عارف به عنوان «شاعر ملی ایران» مشهور شد. وطن در شعر عارف مفهوم گسترده‌ای دارد. مفهومی که علاوه بر سرزمین، تاریخ و فرهنگ ایران را از آغاز تا کنون در برمی‌گیرد. عارف

گاهی با تکیه بر مفاخر و افتخارات تاریخی و اسطوره‌ای، ضمن انتقاد به وضع موجود به دنبال آرمان شهر ایرانی و وطنی است. چنانکه پیش از این گفته شد در نظریه انتقادی اعتراض به وضعیت موجود و پوزیتیویستی، روح اصلی یک اثر اصیل هنری است (کوسه و آبه ۱۳۸۵: ۹۴). هنری که در خدمت نظام‌های سیاسی طبقه خاصی نباشد. بلکه به صورت خودمختار انسان را به آزادی برساند. عارف نیز در اعتراض به وضع موجود، براساس اصل هنر انقلابی نظریه انتقادی، به دنبال تصویر جهان دیگری است؛ در واقع همان آرمان شهری که در واقعیت موجود نیست و باید به خاطر تحقق این جهان دیگر، در برابر شرایط حاضر قیام کرد (مارکوزه، ۱۳۷۹: ۵۷)

شدست کشور ساسان دچار ننگ و حقارت
زبون و خوار و سرافکنده گشت پرچم ایران
(عارف، ۱۳۸۹: ۷۱)

عارف آرزو می کند جهان ایده‌آل فرا برسد و وضعیت موجود کنونی برافتد:

بدان که مملکت داریوش و کشور جم
به دست فتنه بیگانگان نخواهد ماند

(همان: ۹۲)

عارف گویی از دیدگاه نظریه انتقادی می‌خواهد با هنر و شعر خود به مردم کشورش آگاهی دهد که اگر به وضعیت موجود حاکم راضی شوند، مانند خود او گرفتار زندان و شرایط حاکم بر جامعه خواهند شد:

فکری ای هم وطنان در ره آزادی خویش
بنمایید که هر کس نکند مثل من است

(همان: ۵۵)

۲-۴. پیام آزادی

عارف از روزی که از مجالس باده‌گساری شاهان و دولتمردان کناره‌گیری کرد، در صف آزادیخواهان قرار گرفت. بیشترین نمود اندیشه آزادی در شعر عارف، بعد از دوره استبداد صغیر محمدعلی شاه در ایران بود. در جامعه‌ای که مردم آزادی ندارند، هنر مستقل می‌تواند با انتقاد و اعتراض علیه نبود آزادی به خودمختاری برسد. همان موضوعی که مد نظر، نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی است. عارف در غزلی با عنوان «پیام آزادی»، پیام پیر می‌فروش را همان وعده آزادی می‌داند که مژده بیداری ملت ایران را به او رسانده است:

پیام دوشم از پیر می‌فروش آمد
بنوش باده که یک ملتی به هوش آمد

(همان: ۳۷)

از دیدگاه نظریه زیباشناسی انتقادی هنر با وعده سعادت بشری، خاطره اهدافی را که شکست خورده‌اند؛ زنده نگاه می‌دارد. عارف نیز سعادت مردم ایران را به دست آوردن آزادی به هر قیمتی می‌داند. حتی به قیمت از دست دادن جان:

نعره یا مرگ یا آزادی ملت به جاست کاین جواب زورگویی‌های روس ژاژخواست

(همان: ۴۵)

عارف ضمن اشاعه افکار نوین آزادی‌خواهی که با مفهوم دموکراسی غربی نزدیک است، با شجاعتی تمام خواستار جایگزینی این اندیشه‌ها به جای اندیشه‌های متحجر گذشته‌است. او وضعیت حاکم بر جامعه را آشفته می‌داند و چاره آن را بر هم زدن و اعتراض انقلابی بر وضع موجود عنوان می‌کند. همانگونه که در دیدگاه اندیشه‌وران مکتب فرانکفورت آمده است؛ آزادی به معنای رهایی از یوغ ظلم و اختناق است (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۷۱). عارف نیز برای رهایی مملکت از استثمار و اختناق، چاره کار را در انقلاب می‌داند:

مملکت چو نر گست مست و خراب است چاره ایسن خرابی انقلاب است
(عارف: ۱۳)

هنر از دیدگاه نظریه پردازان زیبایی‌شناسی انتقادی؛ «ایستادگی علیه هرگونه بت‌سازی از نیروهای تولیدی و با مبارزه علیه اسارت دائمی فرد به دست شرایط عینی (که همواره شرایط تسلط و چیرگی است) مقصد نهایی همه انقلابها را که همانا آزادی و سعادت فرد آدمی است به نمایش می‌گذارد.» (مارکوزه، ۱۳۷۹: ۱۱۳)

عارف می‌داند که برای سیراب کردن کشت آزادی به خون نیاز است و ریختن خون در پای آزادی همان مبارزه علیه اسارت دائمی فرد و شرایط مسلط بر جامعه‌است. پس باید بر اوضاع حاکم دست به شورش و انقلاب زد. او با آگاهی از این شرایط، شعر و هنر خود را در خدمت انقلاب مشروطیت قرار می‌دهد و مقصد نهایی این انقلاب را آزادی مردم ایران تصور می‌کند. ستایش آزادی در شعر عارف بیشتر در تقابل با استبداد آمده است و در انقلاب مشروطیت خلاصه می‌شود:

هزار پرده ز ایران درید استبداد هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد
(عارف،

۱۳۸۹: ۳۷)

در شعر عارف، آزادی فرزند مشروع مشروطه است. فرزندى که بعد از مدتی گرفتار "برادران خطا کار بی پدر" می‌شود. این آزادی است که مقصد نهایی انقلاب مشروطه بود؛ ولی با بی تدبیری دوباره به دست استبداد گرفتار می‌شود:

امیدواری از این مملکت به نومیدی
کشید وای که بهتر نشد بتر کردند
بدان به یوسف آزادی آن چه کردند
برادران خطاکار بی پدر کردند

(همان: ۱۳۷)

۳-۴. حقوق زنان

حقوق زنان یکی از مظاهر آزادی‌خواهی در شعر عارف تلقی می‌شود. زنان در جامعه آشفته و نابسامان آن روزگار هیچ نوع حق سیاسی و اجتماعی نداشتند. عارف با انتقاد از فضای حاکم بر جامعه که به اسارت زنان در خانه منجر شده بود، خواستار آن است که زنان جامعه ایرانی حق خود را از مردان بگیرند.

یکی از موضوعات شعری دوره مشروطه مسئله آزادی زن و تعلیم و تربیت و حقوق زنان بود. موضوعی که در ادبیات فارسی پیش از مشروطه به هیچ وجه مطرح نبود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۳۹۰)

عارف در شعر خود به وضعیت موجود زنان اعتراض می‌کند و خواستار آن است که در میدان انقلاب علیه ظلم و ستم به پا خیزند:

حقوق خویش ز مردان اگر زنان گیرند
در این میان من و صد دشت زن سپاه من است
(عارف، ۱۳۸۹: ۶۴)

اگرچه عارف مسئله حجاب را عامل عقب‌ماندگی زنان می‌دانست، ولی باید اذعان کرد که این تحلیل نادرست عارف، ساده‌نگاری او نسبت به شرایط پیچیده و دشوار زمان خود بود. از دید نظریه‌زیباشناسی انتقادی، وضعیت موجود به هیچ وجه مورد تأیید نیست. وضعیت فرودستی زنان نیز جزئی از وضعیت موجود زمان عارف بود و باید تغییر می‌کرد تا به شکل مطلوب خود برسد. به همین دلیل عارف انتقادهای تندی نسبت به این وضعیت دارد و خواهان تغییر در آن می‌باشد. او در سرآغاز یک غزل خود "تمدن" را بدون حضور زنان ناقص می‌داند:

بفکن نقاب و بگذار در اشتباه ماند
تو بر آن کسی که می‌گفت رخت به ماه ماند
بدر آن حجاب و آخر به درآ ز ابر
چون خور که تمدن ار نیابی تو به نیمه راه ماند

(همان: ۶۱)

۴-۴. دفاع از فرودستان و رنجبران

یکی از برجسته‌ترین وجوه امتیاز ادبیات مشروطه، مربوط می‌شود به دفاع از طبقه رنجبر و زحمتکش جامعه، یک سوی این دفاع از فقرا و کارگران جامعه به انتقاد از سرمایه داران و استثمارگران می‌پردازد. در مکتب فرانکفورت گرایش‌های ضد سرمایه‌داری به وضوح بیان می‌شود. این دیدگاه تا حدودی با دیدگاه مارکسیسم کلاسیک نزدیک است. در مکتب مارکسیسم کلاسیک تکامل سرمایه‌داری قهراً زمینه‌های اصلی سرنگونی را فراهم می‌کند. «با توجه به بحران‌های ساختاری و کارکردی متعددی که سرمایه‌داری با خود همراه دارد و به عبارتی اجزاء و عناصر ذاتی و لاینفک مکانیسم سرمایه‌داری به شمار می‌روند، افزایش فقر و محرومیت و ستم و استثمار طبقه کارگر و دیگر طبقات و اقشار تحت استثمار موجب افزایش آگاهی طبقاتی آنان و تشدید مبارزه طبقاتی آنان می‌گردد» (نوذری، ۱۳۸۴: ۹۲).

در شعر عارف قزوینی ضمن همدردی با این طبقه از مالکین و استثمارکنندگان زحمتکشان جامعه اظهار بیزار می‌کند و آنها را مورد حمله انتقاد خود قرار می‌دهد. او بیان می‌دارد که افراد مرفه و فرادست هیچ‌گاه حال کشاورزان و زارعان و فرودستان را نمی‌فهمند

غمم این است که در سفره زارع نان نیست

مالکی خوش که ز گندم دو سه من خرمن دارد

(عارف، ۱۳۸۹: ۷۷)

بر طبق آنچه گفته شد استثمار و ظلم بر طبقه رنجبر گرچه برخلاف عدالت و انسانیت است؛ ولی از دیدگاه نظریه انتقادی موجب افزایش آگاهی زحمتکشان می‌شود و عارف نیز ظلم و ستم بر زحمتکشان و رنجبران را به عنوان انگیزه‌ای جهت افزایش آگاهی و در نتیجه پیروزی تلقی می‌کند. او به کارگران و فرودستان زحمتکش نوید پیروزی می‌دهد و آنها را دعوت به مبارزه می‌کند:

دگر به دوش تو بار گران نخواهد ماند

به رنجبر ببر از من پیام کز اشرف

مجال وقت به عاجزکشان نخواهد ماند

به کار باش مده وقت را از کف من بعد

(همان: ۹۲)

از دید نظریه انتقادی، هنرمند ادبی باید سخنگوی جمع رانده‌شدگان، فقرا، زحمتکشان، گدایان و در کل کسانی باشد که به گفته آنها « مشکلات جامعه را تحمل می‌کند» و در اینجاست که به صورت آشکار تضاد واقعی هنر مشاهده می‌شود (هال، ۱۳۸۴: ۱۵۷).

عارف نیز زبان اعتراض و سخنگوی زحمتکشان است، به طوری که حتی در برخی اشعار غنایی و عاطفی خود نیز تضاد بین طبقه توانگر و کارگر را نشان می‌دهد، تا جایی که در شعرش نوعی دوگانگی میان مضامین غنایی و اجتماعی پدید می‌آید:

خدنگ غمزه کاریت با دلم آن کرد که هیچ وقت توانگر به کارگر نکند
(عارف، ۱۳۸۹: ۱۱۵)

عارف همسو با دیدگاه نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی، مبنی بر آگاه نمودن افراد نسبت به وضع شرایط نامطلوب فعلی، با هنر خویش هم به زحمتکشان و کارگران هشیاری می‌دهد و هم انتقادهای تندی به وکلا و نمایندگان مجلس می‌کند که به خاطر رأی رنجبران، به پست و مقام رسیده‌اند و به جای دفاع از این قشر از اربابان و سرمایه‌داران حمایت می‌کنند:

کسی که هست طرفدار اجنبی خود را بگو به حقه طرفدار رنجبر نکند
در انتخاب به تخریب مملکت ای کاش کمک به بی شرف ارباب برزگر نکند
چگونه است طرفدار رنجبر عارف کسی که خود تن و گردنش تبر نکند
(همان: ۱۱۴)

۵-۴. انتقادهای اجتماعی در شعر عارف

ایران در عصر عارف دستخوش حوادث سیاسی و اجتماعی بسیار زیادی بود؛ از یک طرف کشور در آتش بیداد و ظلم داخلی می‌سوخت و از سویی بر اثر دخالت بیگانگان، کشور نتوانست اتحاد و یکپارچگی خود را در برابر متجاوزان حفظ کند. عارف که روحیه‌ای حساس داشت، با شعر و هنر خود انتقادهای شدیدی نسبت به عملکرد دستگاههای سیاسی و اجتماعی ابراز می‌کرد. از شخص اول مملکت گرفته تا مجلس و وکلای آن، روحانیون و زاهدان ریاکار، حتی گله از مردم، همه را با شمشیر تیز انتقاد خود به زیر سوال می‌برد. عارف مصیبت‌ها و بدبختی‌های ایران را نتیجه ظلم و استبداد سلسله قاجاریه می‌داند. در دیوان او موارد متعددی از انتقاد به این سلسله وجود دارد:

رحم ای خدای دادگر کردی نکردی ابقا به اعقاب قجر کردی نکردی
(همان: ۳۰۷)

ایران در دوره عارف دچار تضاد و کشمکش ابقا کردن سلطه نظام پادشاهی و سستی با رویکرد جدید مشروطه خواهی و رهایی از سلطه استبدادی دست و پنجه نرم می‌کرد. این تضاد همان نکته‌ای است که در نظریه انتقادی به چشم می‌خورد. با گسترش دامنه تضاد بین رویکرد سستی (پوزینیویسم) و جهت‌گیری از نظریه انتقادی در جامعه‌شناسی، موج آن مسائل سیاسی و حکومتی را دربرگرفت. در واقع هدف نظریه انتقادی درک این نکته بود که چگونه می‌توان موانع و اختناق‌های استبدادی و سیاسی و اجتماعی موجود بر سر راه آزادی انسان را کاهش داد و یا در صورت لزوم آنها را کاملاً از سر راه برداشت (نوذری، ۱۳۸۴: ۳۸۲).

عارف نیز از این تضاد کاملاً آگاه بود و به این درک اجتماعی رسیده بود که شرایط فعلی سیاسی و اجتماعی، مانعی بر سر راه سعادت و آزادی است. او ندا سر می‌داد که امید دادگری، از ستمگر نمی‌رود:

تو عدل و داد ز نسل قجر مدار امید که از نژاد ستم دادگر نمی‌آید
(عارف، ۱۳۸۹: ۵۲)

شرایط موجود در ایران آن‌قدر نابه‌سامان و آشفته است که تغییر و دگرگونی در این اوضاع به هر نحوی باید صورت گیرد، به طوری که عارف برای نجات یافتن از این وضعیت موجود با ساده دلی فریب جمهوری خواهی سردار سپه را می‌خورد و آرمان شهر خود را ایجاد جمهوری رضاخانی می‌داند:

پس از مصیبت قاجار، عید جمهوری یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد
(همان: ۱۲۲)

درواقع، عارف برای فرار از وضعیت موجود و رسیدن به وضعیت مطلوب با رویکردی انتقادی، انتظار رسیدن به جامعه و انسانی آزاد را دارد، ولی در این راه دچار اشتباه می‌شود. چرا که بعد از برملا شدن نیت شوم رضاخان و برانداختن سلسله قاجار، سلسله استبدادی دیگری بر سر کار می‌آید. عارف که در هنرش روح انتقاد از ظلم و ستم یک اصل محسوب می‌شود، بعد از آگاهی از وضع موجود، دوباره همان قوه سیاسی و منش ایدئولوژیکی مد نظر نظریه زیباشناسی انتقادی را در اشعارش نمایان می‌سازد و به وضعیت

موجود انتقادهای سختی می‌کند. درحقیقت عارف هرچند بر اثر بینش سیاسی اشتباه خود مدتی رویکردی ایجابی به وضعیت موجود دارد، ولی پس از آگاهی دوباره به همان سیاست انتقاد سلبی و نفی‌گرایانه خود رو می‌آورد. عارف در رأس این انتقادهای سردارسیپه را مورد هجوم انتقادهای خود قرار می‌دهد:

به عهد چشم تو یک دل امیدوار نشد برو که عهد تو برگردد، این که کار نشد
به روزگار تو یک روز خوش به کس نگرفت خوشت مباد که این روز و روزگار نشد
(همان: ۲۱۴)

۱-۵-۴. انتقاد از مجلس

از دیگر مضمون‌های سیاسی و اجتماعی اشعار عارف، انتقاد از مجلس و وکلا است. مهمترین وظیفه مجلس، وضع قوانین برای رفاه حال عموم است. ولی عارف از مجلس، به عنوان مکانی مملو از شر و فتنه و بلوا نام می‌برد. جایی که افراد خائن و بد سابقه در آن جمع شده‌اند:

گویی از مجلس شورا است خطاست مجلس فتنه و شر و بلواست
(همان: ۱۹۳)

همان‌گونه که در ورای اهداف نظریه‌انتقادی، هدف اصلی تغییر اجتماعی است؛ اشعار عارف نیز در پی تغییر اجتماعی است. تغییری که از رهگذر مجلس باید صورت گیرد. درواقع طبق اصل قوه سیاسی در نظریه انتقادی، عارف با محتوای آثارش به مردم هشیاری می‌دهد که مجلس ایران، ننگین‌ترین مجلس است:

تا بدانند در ایران حس نیست زان که ننگین تر از این مجلس نیست
(همان: ۱۹۳)

شهر آرمانی عارف که همان مشروطه و ایجاد مجلس بود، بعد از مدتی گرفتار خودکام‌گیهای محمدعلی‌شاه شد. آنچه که بیش از همه روحیه انتقادی عارف را برمی‌انگیخت، همکاری برخی از دولتمردان و وکلای خائن با پادشاه جدید بود. وکلایی که به جای انتقاد از ظلم و ستم توجیه‌کننده وضع موجود بودند:

گره گشا نبود فکر این وزیر و وکیل مگر تو چاره کنی ای خدای بنده نواز
(همان: ۱۴۹)

از دیدگاه نظریه انتقادی، انسانها تاریخ خود را نه فقط براساس شرایطی که با آن مواجهند یعنی شرایط انتقال یافته از گذشته می‌سازند، بلکه وظیفه دارند با انتقاد از قیدهای نهادهای سیاسی و اجتماعی که توسط نسل‌های مرده بر آنها تحمیل شده، به فکر رهایی انسانها باشند (نوذری، ۱۳۸۴: ۳۸۹).

نمایندگان مجلس به جای انتقاد و اعتراض به نابه‌سامانیها و مشکلاتی که از سوی قدرت هژمونی بر مردم تحمیل شده به توجیه و یا دفاع از وضع موجود می‌پردازند. چرا که وضع موجود سودمند است. وکلای مجلس دزدهایی هستند که در خانه و مجلس رخنه کرده‌اند و بی‌پرده خیانت می‌کنند:

دزد در خانه و سرتاسر مجلس خیائینکار بی‌پرده و این پرده تماشا دارد

(عارف، ۱۳۸۹: ۱۳۸)

۲-۵-۴. انتقاد از مردم

هسته اصلی آثار هنری از دید نظریه‌زیبایی‌شناسی انتقادی، انتقاد است. عارف در شعرش این اصل را رعایت می‌کند. او در راه آزادی از هیچ انتقادی رویگردان نیست. گاهی تیر انتقاد او به سوی مردم نشانه می‌رود. او از مردم گله می‌کند که چرا با تاریخ پر افتخار خود آشنا نیستند. چنین ملتی قطعاً گرفتار زوال و نابودی خواهد شد. در واقع عارف خوب می‌داند که آشنا کردن مردم به تاریخ پر افتخار گذشته خود باعث تحریض آنان علیه وضع موجود می‌شود. او در اشعار خود به نوعی منش ایدئولوژیک توجه دارد که باعث آگاهی و هشیاری مردم می‌شود؛ آگاهی‌ای که به افتخارات گذشته باید گره بخورد و راه آینده و در نتیجه آزادی را ببیماید، در غیر این صورت ملت رو به زوال خواهد رفت:

به ملتی که ز تاریخ خویش بی‌خبر است بجز حکایت محو و زوال نتوان گفت

(عارف، ۱۳۸۹: ۱۳۵)

انتقاد عارف از مردم به حدی می‌رسد که گویی خلق، دشمن او هستند. مردمی که

عنوان «شاعر ملی» به او داده بودند، اکنون خصم او شده‌اند:

گر این چنین شکسته و از پا افتاده‌ام البته نیست بی‌سبب ای حضرت شفق

خلقند خصم شاعر ملی از این جهت دیگر نخواهم این لقب ای حضرت شفق

(همان: ۲۴۶)

در جایی دیگر عارف از جهل و نادانی مردم انتقاد می‌کند و به مردم توصیه می‌کند که به دنبال علوم و فنون باشند. چرا که در این دنیای بی رحم محکوم به نابودی خواهند شد:

سعی جز بی تکمیل معارف غلط است ملت جاهل محکوم به اضمحلال است
(همان: ۸۶)

انتقاد عارف از مردم را می‌توان ناظر بر جنبه نفی‌گرایانه و سلبی هنر و ادبیات در نزد نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی دانست. در این نظریه، ویژگی مهم هنر و ادبیات جنبه سلبی و نفی‌گرایانه آن است که باعث می‌شود هنر با وضع موجود در تعارض باشد. این ویژگی باعث می‌شود که بیشتر به بیان رنج انسانی پرداخته شود (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۲۸-۲۲۷). عارف نیز در انتقاد خود به جنبه سلبی زندگی می‌پردازد تا جنبه اثباتی. او تمرکز بر فقر و جهل مردم می‌کند. از نظر او فقر و جهل در یک ردیف قرار دارند. از این طریق به دستگاه حاکمیت موجود گوشزد می‌کند که به وسیله تعلیم و تربیت عمومی، مردم را از حماقت و نادانی نجات دهند، چرا که مردم با آگاهی از وضع زمانه خویش، می‌توانند عاملین ظلم و ستم را بشناسند و بر اثر این هشیاری که کسب می‌کنند دیگر به سراغ جرم و جنایت نمی‌روند و دست به تغییر و اصلاح اجتماعی خواهند زد:

گروهی که در جهل و نادانی‌اند	خدا را سزاوار کشتن نی‌اند
تو این نکته‌ها را ندانی چرا	که از جهل و فقر است خبط و خطا
معارف ببر بهر این جاهلان	که گردند آگه ز وضع زمان
چو شد صاحب دانش و علم و فن	نخواهد شدن جانی و راهزن

(عارف، ۱۳۸۹: ۱۹۲)

۵. نتیجه

در دوره مشروطه به دلیل سیل ورود عناصر تجدد از مغرب زمین به کشور و تکانه‌های سیاسی و اجتماعی که در سطح بین‌المللی و کشور رخ داد، بسآمد موضوعات سیاسی و اجتماعی در شعر به صورت چشمگیری افزایش می‌یابد. شعر سیاسی و اجتماعی در کنه ذات خود به نسبت این تکانه‌ها متضمن انتقاد و اعتراض است. از این رو لازم است که شعر و هنر شاعران این دوره را از منظر مکاتب ادبی و جامعه‌شناختی واکاوی کرد تا نشان داده شود که شعر و هنر این برهه از تاریخ ایران چه تمایزی با دوره‌های پیش از خود داشته است و همچنین واجد چه همسانی‌هایی میان شعر و هنر ایران با بنیانهای مفهومی مکاتب

ادبی و جامعه‌شناسی مهم جهان هست که می‌توان بر این اساس، داعیه یک ادبیات تاثیرگذار و کاربردی در سطح جهانی کرد.

شعر عارف شعری است انتقادی و اجتماعی، همین روح انتقادی شعر عارف است که سبب می‌شود از زاویه دید انتقادی بررسی شود. در نظریه انتقادی، یک اثر هنری باید «ماهیت اجتماعی» و «اصالت هنری» داشته باشد تا با نپذیرفتن «ویژگی پوزیتیویستی» بتواند با اعتراض به وضعیت موجود و پوزیتیویستی، روح اصلی یک اثر اصیل هنری را به نمایش بگذارد؛ هنری که در خدمت نظام‌های سیاسی طبقه خاصی نباشد؛ بلکه به صورت خودمختار انسان را به آزادی و ساحل نجات برساند. عارف قزوینی نیز در شعرش، اعتراض به وضع موجود را وجهه همت خود قرار می‌دهد و براساس اصل هنر انقلابی در نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی به دنبال «تصویر جامعه‌ای» دیگر است.

از سویی دیگر، عارف همسو با نظریه انتقادی ناظر بر جنبه هشیاربخشی اثر هنری، و نپذیرفتن هنر ایدئولوژیک، به نوعی، منش ایدئولوژیکی به هنر خود می‌دهد. او با هنر و شعر خود درصدد آگاهی توده مردم است و به طبقه محرومان و رانده شده‌گان اجتماع، این نوید را می‌دهد که بر اثر خودآگاهی اجتماعی می‌توان بر هژمونی اشراف و نمایندگان هواخواه و توجیه‌کننده وضع موجود غلبه یافت و به آزادی رسید.

انتقاد عارف از وضع موجود، ناظر بر جنبه نفی‌گرایانه و "سلبی" هنر و ادبیات در نزد اندیشه‌وران نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی است. به طوری که حتی بعد از گرایش موقتی و "ایجابی" به اصلاحات رضاخان و دفاع از ایدئولوژی رضاخان در هنر خود، بلافاصله با برملا شدن نیت استبدادی او دوباره به نفی منش استبداد و انتقاد از وضع موجود پرداخت. این کاملاً همسو با ویژگی مهم اثر هنری یعنی جنبه سلبی و نفی‌گرایانه اثر هنری در رویکرد نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی است. عنصری که باعث می‌شود هنر و ادبیات با وضع موجود در تعارض باشد.

کتاب‌نامه

- آجودانی، ماشالله. (۱۳۸۲). *یا مرگ یا تجدید*، تهران: نشر اختران.
- آدورنو، تئودور/جی، مارتین، اشیت، جیمز. (۱۳۸۴). *مکتب فرانکفورت و جامعه‌شناسی معرفت*. ترجمه جواد گنجی، تهران: انتشارات گام نو.
- آرین‌پور، یحیی. (۱۳۸۷). *از صبا تا نیما*. جلد دوم. تهران: زواره.

تحلیل شعر عارف قزوینی از دیدگاه نظریه زیبایی شناسی انتقادی، طاهانسب ۱۴۵

اسلامی، شهرام، امیری، کاظم. (۱۳۷۴). نظریه زیبایی شناسی تئودور آدورنو. مجله بوطیقای نو. دوره ۱. شماره ۱. صص ۱۰-۲۱.

احمدی، بابک. (۱۳۸۰). حقیقت و زیبایی. تهران: نشر مرکز.

احمدی، بابک. (۱۳۸۶). خاطرات ظلمت (درباره سه اندیشگر مکتب فرانکفورت). تهران: نشر مرکز.

پین، مایکل. (۱۳۸۲). فرهنگ اندیشه انتقادی. ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.

پوینده، محمد جعفر. (۱۳۷۷). درآمدی بر جامعه شناسی ادبیات. تهران: نشر نقش جهان.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). آشنایی با نقد ادبی. تهران: انتشارات سخن.

سپانلو، محمد علی. (۱۳۶۹). چهار شاعر آزادی. تهران: انتشارات نگاه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۷). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. تهران: انتشارات سخن.

عارف قزوینی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). دیوان عارف قزوینی. (به همراه اشعار چاپ نشده) به کوشش مهدی نور محمدی، تهران: انتشارات سخن.

کوسه، ایو. آبه، استفان. (۱۳۸۵). واژگان مکتب فرانکفورت. ترجمه افشین جهان دیده، تهران: نشر نی.

ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۹). هفتاد سخن. تهران: انتشارات توس.

نوذری، حسنعلی. (۱۳۸۴). نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم انسانی و اجتماعی. تهران: نشر آگاه.

مارکوزه، هربرت. (۱۳۵۰). انسان تک ساحتی. ترجمه محسن مؤیدی، تهران: نشر امیر کبیر.

مارکوزه، هربرت. (۱۳۷۹). بعد زیبا شناختی. ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: نشر هرمس.

هال، لئولونت. (۱۳۸۴). «جامعه شناسی ادبیات، نگاهی به گذشته»، مجله جامعه شناسی ایران. ترجمه محمد رضا شادرو، شماره ۲۱. صص ۱۶۷-۱۵۱.

یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۷۴). چون سبوی تشنه. مشهد: جامی.